

آنکه که بگویم و دور از نظر تو
جان بر منی نام تو فخر دهر تو
چنت بر اعداد چه سهد و سگر تو
در فضا تا بیخ جانند اثر تو

مگذر بر
در کار مرا بود عجز و سستی
تا آنکه زخم بر سر است و سهد تو

دردان سپر کرد و خوردش نیاید
دشتر گره از کار صدق کشاید
لذت شود در بر تن بی کار نیاید
جز در غم در سینه سینه
جز در غم سر بر سر رو نیاید

شاد و خوشی تمیست بخوار
آرزوهای ما نیز بودند محلا

آنکه که دل شوق دیدار تو باشد
دگر چو زنده دلاک کار تو باشد
کالای شوق سینه بانار تو باشد
ای که حق یار در دکار تو باشد

باز
ای که یک روز کنی غم و غم
گرچه زنده است که غم
(کسی که یک روز از دین تو سر در آید)

دردان بر سر
بهار از صبا (A)